

نقش ابر روندهای جهانی در تحول گفتمان هویتی در ایران معاصر

ویدا یاقوتی*

مجید توسلی**، علی اشرف نظری***

چکیده

ماهیت بازتابی هویت ویژگی رایج و تعیین کننده‌ای است که منحصر به جهان مدرن می‌باشد. در قرن بیستم، فرآیند مدرنیزاسیون چنان گسترش یافت که سراسر جهان را دربرگرفت و فرهنگ مدرن از خلال ابروندهای جهانی شدن در قلمرو هنر و اندیشه تفوق یافت. اما از دیگر سو، هویت مدرن همچنان که بسط می‌یابد، به شمار کثیری از پاره‌های پراکنده تجزیه می‌شود و این فروشکست منشوری به شکل‌گیری اشکال مختلفی از سوژگی اجتماعی و هویت فرهنگی می‌انجامد. پرسش کانونی مقاله این است: پدیده جهانی شدن و تکنولوژی به واسطه چه تحولاتی به تقویت سوژگی و تضعیف ساختارهای سنتی تولید معنا انجامیده است؟ مقاله پیش‌رو نشان می‌دهد که چگونه ایران از فردای انقلاب مشروطه تاکنون از رشد ایده‌ها و اندیشه‌های نو متأثر بوده است؛ ایده‌هایی که در پرتو جهانی شدن و گسترش تکنولوژی شبکه‌های اجتماعی فراگیر شده و با خلق کنشگران جدید هژمونی ساختارهای قدرت و

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، v.yaghooti@yahoo.com

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، tavasoli@gmail.com

*** دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، aashraf@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۷



دستگاه‌های ایدئولوژیک را به چالش کشیده‌اند. ظهور کنشگران جدید با پیدایش شیوه نوینی از کنش اجتماعی همراه بوده است و پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از چارچوب تحلیل گفتمان این اشکال نوین از کنش را شناسایی و تبیین نماید.

کلیدواژه‌ها: ابروندها، جهانی‌شدن، گفتمان، کنشگر، هویت، سوژه.

۱. مقدمه

قرن بیستم و بیست و یکم به صورت دوره‌ای موج‌هایی از علاقه‌مندی به جنبش‌های اجتماعی و مسائل هویت جمعی را ایجاد کرده است. محققان نیز برحسب نیاز و با توجه به ظهور جنبش‌های ملی‌گرایانه نازی‌ها و فاشیست‌ها و رخداد‌های بعد از جنگ جهانی دوم، علاقه خود را به جنبش‌های اجتماعی معطوف کردند. در واقع رخداد‌هایی مانند دو جنگ جهانی، جنگ سرد و انقلاب‌ها، یا در داخل مرزهای ملی (آنچه تحولات داخلی را شامل می‌شود مانند انقلاب ایران، بهار عربی و ...) رخ می‌داد؛ یا نزاعی میان دولت‌های ملی بود مانند جنگ جهانی اول و دوم. در این برهه تاریخ گفتمان بدون رقیب به نظر می‌رسد. حتی، زمانی که تخصص اجتماعی به عنوان نقطه تصادم در گفتمان ظهور می‌یافت، مداخلات هژمونیک برای محو این تخصص در قالب زور مفصل‌بندی می‌شد و این هژمونیک دیگری را به نفع هویت (ملی یا دینی) سرکوب می‌کرد. در این فرآیند شکل‌گیری هویت جمعی و مشکلات درونی و بیرونی آن می‌تواند نظم گفتمانی را به چالش بکشد. هویت‌ها از نظر محتوایی و فرآیندهایی که به مرور شکل می‌گیرند، هم شخصی و هم اجتماعی هستند. ماهیت شخصی و اجتماعی هویت بیش‌ترین توانایی نظری را برای ارائه بینشی در رابطه بین فرد و جامعه ایجاد می‌کنند.

بنابراین، هنگامی که به گفتمان‌های هویتی در جامعه ایرانی نظر می‌افکنیم، شاهد هستیم که سوژه آرام آرام نقش پررنگ تری بازی می‌کند. هویت و هویت‌یابی در این معنا «برساخته‌ای اجتماعی» است که در آن عوامل و کارگزاران اجتماعی با توسل به مؤلفه‌ها و عناصر هویت بخش خود که ریشه در میراث دینی، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی آن‌ها دارد، به ترسیم ابعاد هویتی خویش می‌پردازند. در این میان، جهانی‌شدن نیز به عنوان یک مؤلفه‌ای موثر که هویت‌یابی را تحت تأثیر قرار می‌دهد در نظر گرفته شده است. انسان‌ها به عنوان «سوژه شناسا»، به طور مداوم در حال ساختن و بازبینی مستمر هویت‌های خویش هستند و تلاش می‌کنند تا به ارتقای نحوه بودن و هویت‌یابی خویش یاری رسانند^۱. البته باید در این رابطه جانب احتیاط را نگه داشت و متأثر از مفروضات فلسفی نظریه گفتمان، نقش ساختار را به نحوی مؤثر

در نظر داشت. نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره داشت این است که برخلاف تصور رایج که متأثر از گفتمان به معنای فوکویی آن است، نظریه گفتمان لاکلاو و موف، تحلیل گفتمان انتقادی و روان‌شناسی گفتمان با این برداشت که جامعه تحت حاکمیت ایدئولوژی واحد و فراگیری است، مخالف‌اند. این رویکردها درست همان‌گونه که نگرش فوکو به رژیم‌های دانش را که آن‌ها را یک واحد یکپارچه به شمار می‌آورد، با الگوی رژیم‌های متکثر و چندپاره گفتمان‌ها عوض کردند. آن‌ها نظریه آلتوسر را که بر مبنای آن ایدئولوژی‌ای واحد تمامی گفتمان‌ها را کنترل می‌کرد، کنار گذاشتند. نتیجه این که سوژه تنها در یک موضع فراخوانده نمی‌شود، گفتمان‌های مختلف مواضع متفاوت و احتمالاً متناقض برای سخن گفتن در اختیار سوژه قرار می‌دهند... در نتیجه، ممکن است گفتمان‌های جدید تلفیقی شکل بگیرند. با شکل‌گیری چنین گفتمان‌هایی افراد نقش عاملان تغییر گفتمانی و فرهنگی را ایفا می‌کنند. فرکلاف این نکته را به این صورت بیان کرده است که «انباشت اعمال [کنش] خلاقانه فردی موجب شکل‌گیری نظم‌های از نو ساخت‌یافته گفتمان می‌شود». بر این اساس، مقاومت‌ها، جنبش‌های جدید اجتماعی، سیاست‌رهای بخشی، فرآیندهای خودتحقق‌بخشی و... از موضوعات این حوزه می‌باشند. در واقع، پروژه‌هایی سیاسی که هدفشان طرح‌افکنی نوع و نحوه‌های دیگری از بودن-در-هستی سبک زندگی و سلطه‌پذیری در روابط اجتماعی و سیاسی است. مقاله حاضر، پژوهشی درباره نقش ابر روندهای جهانی شدن در تحول مفهوم هویت و در نتیجه تغییر در جهان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی به عنوان شاخه‌های اصلی هویت است.

۲. پیشینه پژوهش

ماریان یورگنسن و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹) در کتاب نظریه و روش در تحلیل گفتمان به نحوی بنیادین رویکردهای گفتمانی را به صورت نظری مورد نظر قرار داده‌اند. درک مفهوم گفتمان در روایت‌های فوکویی، لاکلاو و موف، فرکلاف، میشل پشو، ونداک و روث ووداک در قالب رویکردهای سه‌گانه نظریه گفتمان ارنستو لاکلاو و شانتال موف و تحلیل گفتمان انتقادی و روان‌شناسی گفتمان محور اصلی بحث در این کتاب است. محمدرضا تاجیک (۱۳۸۳)؛ گفتمان، پادگفتمان و سیاست. در این اثر متن سخنرانی‌های "محمدرضا تاجیک" (عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی) در محل موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی درباره مسائل فکری جامعه با این موضوعات و عناوین گردآوری شده است: "گفتمان، سیاست و اجتماع"،

"پسا مارکسیسم: گفتمان یا پاد گفتمان؟"، "گفتمان، پاد گفتمان و قدرت"، "عدم قطعیت و ارجحیت سیاست"، "مدرنیسم، پسا مدرنیسم و معمای هویت"، "شورش دانش‌های تحت انقیاد"، "فن سالاری مستبدانه"، "پاد گفتمان‌های رهایی"، "هترو توپیا و سیمیا"، "گفتمان‌های سیاسی کلام محور"، "اصلاحات: گفتمان یا پاد گفتمان"، "مردم سالاری دینی: به سوی یک گفتمان مسلط"، "حکومت‌های دینی حداکثری" واقعا موجود و در دسترس ایشان"، دانشجوی ایرانی و جنبش دانشجویان ۱۹۶۸" و "بی طرف‌ها ساخته می‌شوند".

نورمن فرکلاف (۱۹۹۵) نیز در کتاب *تحلیل گفتمان انتقادی* می‌کوشد به بررسی و تحلیل گفتمان در سطحی فراتر از جمله پردازد تا هم جنبه‌های زبانی و هم جنبه‌های اجتماعی گفتمان را آشکار کند. بر این اساس نورمن فرکلاف گفتمان را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بررسی کرده است.

کریستین مری ویدون (۲۰۰۴) در کتابی با عنوان؛ *هویت و فرهنگ: روایت تفاوت و تعلق*. جوامع پسااستعماری را با مثال‌هایی از تاریخ، سیاست و تصاویر بصری برای بررسی روابط قدرت اجتماعی که موقعیت‌های موضوعی و اشکال هویتی را ایجاد می‌کنند، استفاده می‌کند. ویدون در این اثر به تحلیل این موضع می‌پردازد که چگونه متون و شیوه‌های فرهنگی اشکال جدیدی از هویت و عاملیت ارائه می‌دهند. با این حال در آثار فوق هیچگونه تحلیلی در زمینه نسبت سنجی سوژه و تحول ابر روندهای جهانی شدن با استفاده از رویکردهای تلفیقی مد نظر ما ارائه نشده است.

در باب هویت و نگاه به تاریخ معاصر ایران نیز منابعی وجود دارد که شایسته استفاده علمی است، برای مثال: حمید احمدی (۱۳۸۳) در کتاب ایران:

قومیت، هویت و ملیت. به عواملی مانند: دل‌مشغولی دست‌اندرکاران نظام سیاسی به موضوعات عمدتاً مذهبی و کشمکش‌های درونی بر سر قدرت و موقعیت که باعث شده است تا چالش قوم‌گرایانه به درستی موضوع شناخته نشود می‌پردازد و سیاست‌گذاری مناسبی نیز در جهت تقویت همبستگی و هویت ملی ایران صورت نگیرد. در این مجموعه در دسترس ارائه آثار برجسته‌ترین پژوهشگران بحث‌های هویت ملی، ملیت و قومیت در ایران، چالش‌های مذکور را مورد بررسی قرار داده و در پرتو نظریه‌های مدرن و پژوهش‌های واقع‌گرایانه تاریخی و جامعه‌شناسی درک بهتری از مسائل فوق به دست دهد.

کریج کالهن (Craig Calhoun) در اثر نظریه اجتماعی و سیاست هویت معتقد است: نظریه اجتماعی به برکت کنار زدن جنبه های معینی از مبحث هویت شکل گرفته است. این نظریه، مدت های طولانی به موضوع تنش میان هویت های مشابه میپرداخت و افراد را واحدهای برابر تحلیل، به حساب می آورد، به موضوعات بازار و انتخابات که برابری افراد در آن فرض شده است، عینیت می بخشید و تفاوت های ثانویه شان مشخص می شد. به همین دلیل، بحث های زیادی صورت گرفت که هویت ها قوام یافته اند. شکل گیری هویت در بیشتر مدل ها چون نظریه مشهور «هابرماس» درباره عرصه عمومی، فرد را برای ورود به حوزه عمومی آماده میکنند. این موضوع به فرد استحکام و ایده می دهد. عرصه عمومی از فرد میخواهد تا بخشی از تفاوت های مربوط به طبقه، قومیت و جنس را به نفع برابری کنار گذاشته، همگانی شود. اما اینکه بتوان این همه تفاوت را به عنوان اهداف سیاست، موضوع بندی کرد، امری غیرممکن به نظر میرسد. درمقابل موانعی که قبل از شکل گیری عقلانیت سیاسی اراده جمعی غلبه دارد، مطرح می شود. با این حال در آثار فوق و سایر متون موجود هیچ گونه تحلیلی در زمینه تفکر جهانی شده و تاثیر آن بر سوژگی و تحول گفتمانی هویت با استفاده از رویکردهای تلفیقی مد نظر ما ارائه نشده است.

۳. چهارچوب نظری پژوهش

نظریه های گفتمان با این ایده پساساختارگرایانه آغاز میکند که گفتمان، جهان اجتماعی را در قالب معنایی خاصی بر می سازد و از آن جا که زبان به نحوی بنیادین بی ثبات است، معنا به هیچ وجه نمی تواند برای همیشه ثابت بماند. هیچ گفتمانی یک پدیده بسته نیست؛ بلکه به واسطه تماس با سایر گفتمان ها دستخوش تغییر می شود. به همین دلیل، منازعه / کشمکش گفتمانی یکی از واژه های کلیدی این نظریه است. تحلیل گفتمان یکی از روش های کیفی مطرح در حوزه های مختلف ارتباطات، زبان شناسی انتقادی، علوم سیاسی و اجتماعی به شمار می رود. نظریه ها و روش هایی برای مطالعه تجربی روابط میان گفتمان و تحولات اجتماعی و فرهنگی قلمروهای مختلف اجتماعی در اختیارمان قرار می دهد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۱-۲۶).

آن چه باعث سردرگمی می شود این است که از عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی» دو استفاده متفاوت می کنند: نورمن فرکلایف از این عنوان برای توصیف رویکردی که خود ابداع کرده است و نیز به منزله نامی برای جنبش گسترده ای درون تحلیل گفتمان استفاده می کند که رویکردهای متعددی دارد. گفتمان های مختلف، مفاهیم و مقولات مختلفی را ارائه می کنند و

هر آنچه که به چیزی دلالت کند یا دارای معنی باشد، می‌توان آن را به عنوان بخشی از گفتمان تلقی نمود معانی در فرآیند های فنی، نهادی، در الگویی برای رفتار عام، در اشکالی برای انتقال، انتشار و پخش و در اشکال آموزشی-تربیتی نهفته است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۰۹). گفتمان‌ها ساختارهای نامرئی و خود آگاه و ناخودآگاه است که در پی اندیشه های منفرد، نظریه‌ها و سخنان روزمره نهفته است. هرگفتمان بر پایه انگاره دانایی خاص (ایستمه) شکل می‌گیرد که پایه های آن نگاهی خاص را به جهان را فراهم می‌آورد. از این منظر، هر عصر تاریخی، سامان و انگاره دانایی (ایستمه) خاص خود را دارد و انواع مشخص گفتمان‌ها، دارای تاریخت خاص خود هستند و جهان پیرامون نیز در قالب همین گفتمان‌های خاص قابل شناسایی است. بنابراین، گفتمان رساننده معنا، پیام، ایده و اندیشه هاست (نظری، سازمند، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۵).

روش تحلیل گفتمان، بحث اصلی خود را واکاوی زمینه‌های هویتی مستقر در جامعه از طریق فهم سازوکارهای چگونگی تثبیت «انگاره‌ها» و «معانی» (Images & Meaning) بر پایه منطق درونی آن گفتمان می‌داند. در تحلیل گفتمان، هویت سیاسی واجد نشانه‌ها، رمزگان و کنش های نمادینی است که حاملان آن گفتمان را به صورت یک کل همبسته در ارتباط با هم نگه می‌دارد. «نمادها و نشانه‌های فرهنگی به تولید مفاهیم جدید، اشکال جدید اجتماعی، روش جدید تفکر و کنش، نگرش‌های نو و واقعیات اجتماعی در زمینه هویت سیاسی یاری می‌رسانند.» فرایندی که بر اساس آن، این توانایی در مردم ایجاد می‌شود که با به کارگیری نمادها، نشانه‌ها، و زبانی مشترک به تعامل با یکدیگر پردازند (نظری و سازمند، ۱۳۸۶). غالب رویکردهای موجود به تحلیل گفتمان برداشت فوکو از گفتمان را سرمشق خود قرار داده‌اند و آن را مجموعه‌ای قاعده‌مند از گزاره‌ها قلمداد می‌کنند که محدودیت‌هایی برای معنادار بودن [گزاره‌ها] وضع می‌کنند. آن‌ها همچنین متکی بر این ایده فوکو هستند که حقیقت چیزی است که دست کم تا حد زیادی به نحو گفتمانی برساخته شده است. با این حال، تمامی این رویکردها برخلاف فوکو اعتقادی ندارند که در هر دوره تاریخی صرفاً یک رژیم گفتمانی وجود داشته است؛ آن‌ها در مقابل تصویری پرتعارض ارائه می‌کنند که در آن گفتمان‌های مختلف در کنار یکدیگر و یا در رقابت با هم برای کسب حق تعریف حقیقت یا ایجاد «احساس حقیقت» (True effects) از طریق سیستمی متشکل از رویه‌های تولید، قاعده‌مند کردن و اشاعه گزاره‌ها به سر می‌برند. به علاوه، فوکو بود که سنگ‌بنای برداشت تحلیل گفتمانی از

سوژه را گذاشت. سوژه شناسا به معنای پذیرش انسان‌ها به عنوان حاکم بر خود، دارای منطق و خودآگاهی تحقق‌یافته است که در کنترل زبان، معنا و ایدئولوژی است (Weedon 2004: 5).

به نظر فوکو، سوژه‌ها در گفتمان خلق می‌شوند و «گفتمان بسط تجلیات باشکوه سوژه‌ای نیست که می‌اندیشد، می‌داند و سخن می‌گوید». از نظر فوکو، سوژه در چنبره قدرت شکل می‌گیرد و در واقع گفتمان تجلی آشکار سوژه متفکر، دانا و سخن‌گو نیست، بلکه برعکس کلیتی است که در آن پراکندگی سوژه و گسستگی‌اش با خودش ممکن است تعین یابد. به گونه‌ای که دیگر «خود» از زبان برای بیان خودش بهره نمی‌گیرد، بلکه زبان به واسطه فرد سخن می‌گوید (سلطانی، ۱۳۸۴: ۴۸-۶۲). این برداشت فوکو از سوژه که متأثر از آرای استادش «لویی آلتوسر» (Louis Althusser) بود، به کلی متفاوت از برداشت متعارف غربی از سوژه به منزله یک هستی خودآیین (autonomous) و خودفرمان (sovereign) است و به قول فوکو، سوژه مرکززدایی (decentred) شده است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۹). نظریه گفتمان لاکلاو و موف تا حدودی به تاسی از فوکو، ساختارها را تعیین‌کننده هویت سوژه می‌داند. در حالی که تحلیل گفتمان انتقادی و روان‌شناسی گفتمانی بیشتر با این شعار «رولان بارت» (Roland Barthes) هم‌دل‌اند که آدمیان هم‌زمان «اربابان و بردگان زبان‌اند» (people are both 'masters and slaves of language') (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۴۲). اما در آخرین اثر موف با عنوان در دفاع از پوپولیسم چپ (۲۰۱۸) بر اساس رویکرد ضدذات‌گرایی این ایده را مطرح می‌کند که کارگزار اجتماعی توسط مجموعه‌ای از "موقعیت‌های گفتمانی" ایجاد می‌شود که هیچ‌وقت کاملاً نمی‌تواند در نظام متصلبی از تعارضات تثبیت شود. بنابراین، هویت سوژه متناقض و چندگانه و همواره اقتضایی، مخاطره‌آمیز است و به طور موقت در مرکز آن گفتمان‌ها تثبیت می‌شود و بر اشکال خاصی از هویت‌یابی مبتنا دارد. بنابراین، تحرک دوگانه‌ای وجود دارد: از طرفی، یک جنبش مرکزیت‌زدایی که مانع تثبیت مجموعه‌ای از موقعیت‌ها حول مرکز از قبل ایجاد شده می‌شود؛ و از طرف دیگر، در نتیجه، این عدم تثبیت ضروری جنبش مخالفی وجود دارد: نهاد مراکز کانونی، تثبیت نسبی که تغییر مدلول تحت دال را محدود می‌کند. اما این دیالکتیک تثبیت/عدم تثبیت صرفاً به دلیل اینکه تثبیت از قبل داده نشده است، امکان‌پذیر است، زیرا هیچ مرکز ذهنیتی بر هویت‌یابی‌های سوژه مقدم نمی‌باشد. انکار رابطه ضروری پیشینی بین موقعیت‌های سوژه به معنای عدم وجود تلاش مداوم برای برقراری رابطه تاریخی، اقتضایی و متغیر بین آنها نیست. این نوع از رابطه که بین موقعیت‌های گوناگون یک رابطه از قبل معین نشده و اقتضایی برقرار می‌کند چیزی است که "مفصل‌بندی"

نامیده می‌شود (Mouffe, 2018). اگرچه پیوند ضروری بین موقعیت‌های سوژه گوناگون وجود ندارد، در عرصه سیاست همیشه گفتمان‌هایی وجود دارند که از چشم اندازه‌های مختلف سعی در فراهم کردن مفصل‌بندی دارند. به همین دلیل هر موقعیت سوژه درون یک ساختارگفتمانی ضرورتاً بی‌ثبات ایجاد می‌شود، زیرا آن به رویه‌های مفصل‌بندی کننده گوناگونی ارائه می‌شود که به صورت مداوم آن را واژگون می‌کند و تغییر و تحول می‌دهد (Mouffe, 2018).

نورمن فرکلاف در قالب تحلیل گفتمان انتقادی، به نقش فعال گفتمان و نمونه‌های خاصی از کاربرد زبان بر پایه ساختارهای گفتمانی پیشینی در ساختن جهان اجتماعی تأکید می‌کند. ساختارهایی که کاربران زبانی بر اساس معانی از پیش تثبیت شده ساخته‌اند. فرکلاف با استفاده از مفهوم بینامتنیت (Intertextuality) یعنی نحوه اقتباس یک گفتمان از مؤلفه‌ها و گفتمان‌های سایر متون و ارائه ترکیب جدیدی از گفتمان‌ها- توجه‌اش را بر این امر متمرکز می‌کند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۷). هدف روان‌شناسی گفتمانی، مطالعه درباره این است که افراد چگونه گفتمان‌های در دسترس را با انعطاف به کار می‌گیرند تا از طریق گفت‌وگو-در حین تعامل؛ بازنمایی‌های جهان و هویت‌ها را خلق کرده و درباره آنها به توافق برسند و در عین حال پیامدهای اجتماعی این امر را نیز مطالعه می‌کند. البته کانون توجه روان‌شناسی گفتمانی شرایط درونی و روانی فرد (به صورت منفرد و منزوی) نیست، بلکه نحوه شکل‌گیری خویشتن و احساسات افراد و تحول آنها در متن تعاملات اجتماعی و بررسی نقش این فرایندها در تغییر و بازتولید فرهنگی و اجتماعی، وجهی جامعه‌ی (Societal) است. هویت در این معنا که بیشتر خصیلتی فردی می‌یابد، دربردارنده تلاش‌هایی جهت فهم «کیستی» ما و اتخاذ و تبیین مواضع و پویاها در مقابل دیگران است. هویت حالتی از خودفهمی است که از طریق مردم در روایت‌های روزمره بیان می‌شود (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۱).

۴. جهانی شدن و فرهنگ تحول یافته: ظهور سوژه فعال - کنش گر

در زمان رمانتیک روسو، موسوم به الوئیز نو، قهرمان جوان رمان، سن پرو؛ به قصد کشف دنیایی نو از روستا به شهر مهاجرت می‌کند. هجرتی که بواقع برای میلیون‌ها تن از مردان و زنان جوان قرون بعدی در حکم نوعی الگو یا نمونه ازلی بود. او از اعماق گردباد زندگی به معشوقه خویش ژولی نامه می‌نویسد و می‌کوشد از این طریق شگفتی و هراس خویش را بیان کند.

سن پرو زندگی در کلان‌شهر را به مثابه «نزاع دائمی گروه‌ها و فرقه‌ها، جزر و مد بی‌وقفه پیش‌داروی‌ها و عقاید متخاصم» تجربه می‌کند. (برمن، ۱۳۸۶: ۱۷-۱۸).

آلن بدیو معتقد است؛ سوژه معاصر، تهی، چندپاره شده، مهم و نامنعطف شده است؛ به‌علاوه، تنها می‌توان در بافتار رویه‌هایی مشخص که شرایطی دقیق دارند حضور آن را حس کرد. یعنی حوزه‌های خاصی که شرایط سخت برای رویه‌های حقیقت در آن دیده می‌شود تنها در چهار حوزه عشق، هنر، علم و سیاست وجود دارد و این حوزه‌ها امکان ایجاد گسست در نظم مستقر را دارند و به نوبه خود می‌توانند نظم موجود را دچار چالشی جدی کند و به این دلیل این چهار حوزه «موارد ممکن از ظهور سوژه را به اشکال مختلف فردی و جمعی مشخص میکند» بنابراین در قلمرو و چارچوب سیاسی فضای امکانیت سوژه سیاسی وجود دارد و همین امر است که آن را از انحصار رویکرد نخبه‌گرایانه خارج کرده و در خدمت پراکسیس جمعی "انقلابی" در می‌آورد. (پرنروش، ۱۳۹۷: ۱۴۵-۱۴۸)

از این منظر، متأثر از انباشته شدن احساسات و شور جمعی، بحران‌ها و اضطراب‌های جمعی (نظیر اپیدمی‌های یک بیماری فراگیر) و تحولات اقتصادی چند دهه گذشته، توسعه تکنولوژی‌ها شبکه‌های اجتماعی، ... هویت‌های جمعی جدیدی در حال مفصل‌بندی است که به شیوه‌ای متفاوت از گفتمان رسمی درصدد استفاده از شور و احساسات و مفصل‌بندی تضادها و هویت‌های جمعی عواطف و احساسات انسانی به عنوان «عناصر برانگیزاننده هویت» است. در نتیجه در مقابل ناتوانی دستگاه تولید معنای ساختار ازبازتولید مفهوم زندگی در عصر جدید، رؤیای از دست رفته آرامش، اعتماد، همدلی و همزیستی جای خود را به چرخه بی‌پایان هیجان‌طلبی، بدبینی و خشونت می‌دهد. مسئله بسیار مهم در این جا، توجه به نقش تعیین‌کننده عواطف در برساختن "مردم" و تکوین هویت‌های سیاسی است. فقدان درک بعد عاطفی در فرایندهای هویت‌یابی، یکی از دلایل اصلی است که نشان می‌دهد چرا تحلیل‌گران با محصور شدن در یک چارچوب عقل‌گرایانه کلاسیک، از درک پویایی امر سیاسی و پیوند آن با ترس، خشم، غرور، شرم و ... درمانده است. آنچه بشر را به کنش وامی‌دارد، میل است و آنچه آنها را وامی‌دارد به یک جهت به جای جهتی دیگر حرکت نماید عواطف است. بنابراین، باید این پویایی احساسات، عواطف و هیجانان را برای بررسی فرایند شکل‌گیری هویت‌های سیاسی به کار گیریم و هیجانان را به عنوان رویه‌هایی در نظر بگیریم که در آنجا ابعاد گفتمانی و عاطفی پیوند می‌خورند و اشکال خاصی از هویت‌یابی را ایجاد می‌نمایند. این هویت‌یابی‌ها که به عنوان تبلور عواطف ترسیم می‌شوند از اهمیت اساسی

برای سیاست برخوردارند، زیرا موتور محرکه کنش سیاسی را فراهم می‌کنند. به این شیوه معلوم می‌شود که عواطف و میل در سایه تحولات مدرن و جهانی شدن نقشی بسیار مهم در تأسیس اشکال جمعی هویت‌یابی ایفا می‌کنند

با وقوع رخدادسیاسی، امکانی پدیدار می‌شود که از کنترل همه‌جانبه و مسلط دولت بر امور ممکن می‌گریزد و این زمانی است که به یکباره توده‌های مردم شروع به تفکر درباره امکان دیگری می‌کنند. و آمادگی لازم را برای یک رخداد به دست می‌آورند، آمادگی بدین معنی که به صورتی سوژکتیو به دنبال کشف و ایجاد امکان‌های جدید باید بود (پرندوش، ۱۳۹۷: ۹۹-۱۰۰).

برای مثال: در گذشته رخدادهای هول‌انگیزی چون جنگ جهانی اول و دوم با پیامدهای زیانبارش، تجربه‌های فاجعه‌بار فاشیسم، نازیسم و کمونیسم بود. تجربه‌هایی که در آن‌ها رویه خشونت‌بار تمدن جدید آشکار شد و زمینه‌های طرح نگرش‌های بدبینانه، یا حداقل آسیب‌شناسانه را فراهم آورد. حتی در برخی از تعابیر، مدرنیته طلیعه «عصر جنگ تمام عیار» و «اضطراب دائم» دانسته شد (نظری، ۱۳۹۰: ۹۵). این وضعیت در مورد سایر جوامع نیز که امروزه به نحوی با رخدادهای جمعی مانند جنگ‌ها، تحولات اقتصادی، تصمیمات سیاسی آسیب‌زا، گسترش فضای منازعاتی در نظام بین‌الملل و غیره مواجه هستند به نحوی قابل تعمیم است. رخدادها و تحولات چند دهه اخیر در ایران می‌تواند موتور محرکه پر قدرتی برای کنش‌های جمعی ایجاد کند، تروماهای جمعی (ناشی از رخدادهایی که احساسات عمومی جامعه را جریحه‌دار می‌کند) است که همه اعضای یک ملت را تحت تأثیر قرار داده است. احساسات جمعی ناشی از این رخدادها هیچ‌گاه از بین نمی‌روند، بلکه در ناخودآگاه جمعی یک ملت جای می‌گیرد و به مثابه یک امر همیشه حاضر در رفتار و کنش آنها حضور دارد و اگر زمینه برای فعال شدن آنها فراهم شود، این زخم‌های ناسور یا التیام‌ناپذیر مدام سر باز خواهد کرد.

پیتریم سوروکین، رفتارهای انسانی را ناشی از غرایز گوناگونی می‌داند که در برخی مواقع حتی با یکدیگر متضادند. به زعم سوروکین، انسانها به واسطه سرکوب غرایز در فرایند خشونت سیاسی وارد حالتی می‌شوند که آن را می‌توان «زیستی شدن» نامید. در این حالت تمامی بندها و مهارهایی که تاریخ و جامعه بر غرایز زده‌اند رها شده و انسان که دچار نوعی فراموشی و نسیان شده است دست به رفتارهای بسیار خشونت‌آمیز زده و همه ارزش‌ها و نهادهای سابق خود را نابود می‌کند (فکوهی، ۱۳۷۸: ۷۵-۷۶)

تی.آر. یانگ معتقد است: جامعه مدرن به بافتی بی‌دوام تبدیل شده است که نمی‌توان به واسطه آن یک «سیستم منسجم» ساخت. وی برای درک این موضوع سرچشمه‌های اجتماعی

خود را از نو به آزمون بگذارد، برای این کار به آرا جورج هربرت مید (George Herbert Mead)، چارلز کولی (Charles Cooley)، ژان پیاژه (Jean Piaget)، مارکس، فروید، گنورگ زیمل (Georg Simmel) و جیمز مارک بالدوین (James Mark Baldwin) و بسیاری دیگر برگشته. یانگ می‌گوید: با بازخوانی و مطالعه ادله آن‌ها و شواهد موجود، من حتی بیشتر از مطالعات قبلی تحت تأثیر قرار گرفتم. به عنوان مثال زیمل در کارهای خود به کانونی شدن بر جستجوی تأثیرات پنهان در سطحی فردی از روندی می‌پردازد که تونیس آن را آشکار ساخته، البته با همان گونه شناسی خاص تونیز. سایر نویسندگان آلمانی عضو جامعه‌شناسی ساختاری، نیز همین رشته را می‌توان یافت. مید و کولی که به سطح میکرو-جامعه‌شناسی تعلق خاطر دارند، تطورگرایی چون هوبهاوس (Hobhouse) یا سامنر مین (Henry James Sumner Maine) در آن سوی اقیانوس، که به ظهور مجامع تخصصی شده حین گذار جامعه سنتی به مدرن می‌پردازد. شواهد ارائه شده توسط این تحلیل‌گران تردیدی ایجاد نمی‌کند که «خود» به واسطه نظم اجتماعی توسعه می‌یابد. و در طی رویارویی‌های اجتماعی فراخوانده می‌شود و در عرصه نظم اجتماعی یا (سرکوب) یا تجلی می‌یابد. اما، خود نمی‌تواند بازگشت ناپذیر باشد آن هم مرتبط با جامعه‌ای مانند جامعه معاصر ما. (Young, 2013: 1).

۵. جامعه ایران و بازنمایی نوینی از هویت اجتماعی

دگرگونی‌های به وجود آمده در جوامع مدرن، باعث بحران هویت در میان انسان‌ها گردید. به گونه‌ای که این بحث، هنوز در کانون توجه علوم اجتماعی، به ویژه روان‌شناسی اجتماعی قرار دارد. در پایان سده‌ی نوزدهم، بحث بازیابی هویت اجتماعی یا "من اجتماعی" به جای هویت فردی، کانون توجه بود، تا میان دنیای شخصی و اجتماعی افراد، ارتباط برقرار سازد و بر مبنای فرهنگ متحدالشکل، هویت اجتماعی را به وجود آورند؛ این مسئله نه تنها ارتباط اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد؛ بلکه به زندگی افراد هم معنا می‌بخشد. در ضمن فرآیندی برای خودشناسی کنش‌گران اجتماعی بوده و معناسازی نیز به واسطه آن صورت می‌گیرد (احمدی، ۱۳۸۵: ۴۳-۴۸).

برخلاف ادبیات کلیشه‌ای گذشته در حوزه رفتارشناسی سیاسی که «عقلانیت» و «خردباوری» را محور اصلی عرصه حیات انسانی می‌دانست، بسیاری از تحقیقات روان‌شناختی جدید مؤید این است که شناخت بدون جانبداری، ممکن نیست و محرک‌های شناختی و هیجانی گوناگونی نظیر دوست داشتن، تنفر، شادی، ناراحتی، خشم، گناه، قدردانی، بیزاری،

انتقام‌جویی، شور و شعل، ناامنی، ترس و اضطراب بر رفتار و کنش سیاسی ما تأثیرگذارند. الیاس کانتی در کتاب «توده و قدرت»، معتقد است که عقل‌گرایی مدرن با نادیده گرفتن شور، عواطف و احساسات انسانی به عنوان «عناصر برانگیزاننده هویت» و تأکید بر عقلانیت صرف موجب شده جایگاه شور و هیجان در متن زندگی انسان‌ها نادیده گرفته و ضرورت درک منش‌های متعصبانه و جانبدارانه و واقعیت‌های سیاسی‌ای نظیر پوپولیسم و ناسیونالیسم و توجه به امیال و رؤیاهای مردم را نادیده گرفته است. واکنش‌های غیر قابل پیش‌بینی، احساسی و هیجانی، ضرورتی است که ما را وادار می‌دارد از ملاحظات و تحلیل‌های کلیشه‌ای که در آن غالباً جنبش‌های اجتماعی و شورش‌های جمعی بر پایه عقلانیت تحلیل می‌کنیم، فاصله بگیریم. این بدان معناست که بسیاری از پدیده‌های سیاسی متضمن هیجان و احساس است، تا این که صرفاً مبین تجزیه و تحلیل اطلاعات به صورت "خنثی یا منفعلانه" و یا عقلایی باشند. در واقع، تمام مفاهیم سیاسی در معرض هیجانان مثبت یا منفی (شناخت فعالانه) قرار دارند. کانتی از مفهوم «شور» در تحلیل خود استفاده می‌کند، تا نشان دهد که رانه‌های اصلی در پیوستن فرد به توده از شور و احساسات او بر می‌خیزد و نه از تصمیم عقلانی او. این بدان معنی است که برخلاف تصور عقل‌گرایانه از سیاست چه‌بسا مردم از خودمختاری در هراس باشند و ترس از خودمختاری آنان را به عضویت در توده فراخواند. بدین ترتیب، کنش سیاسی از نگاه کانتی تمام تناقض‌های روانشناختی انسان را برای جذب در گروه باز می‌نماید (کانتی، ۱۳۸۸).

با توجه به تحولات اخیر آنچه در بازنمایی گفتمان هویتی می‌بینیم، پذیرش این امر است که در این مرحله سوژه دارای نوعی «نیروی پیش‌برنده» است. اوج‌یابی رخدادهایی که پس از هر رخداد داخلی رخ داد و به صورت تصاعدی و سینوسی بازتاب پیدا می‌کند، شرایطی به‌وجود آورده که ما نمی‌دانیم چه چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ مسئله هویت در دو دهه اخیر با فراز و فرودهای فراوانی مواجه شد و همین امر موجب شد تا فرآیند تحول‌خواهی و اصلاحات در ایران به جای اینکه مانند گذشته در سطحی محدود و در میان نخبگان و تاحدودی، تحصیل‌کردگان اشاعه یابد. این بار از سطح جامعه ظهور یابد، بنابراین تحولاتی که در سطح جامعه برای تحول‌خواهی رخ داد هم‌زمان با اتکا به نیروی نخبگان و جریان‌های فکری آن دوره بود. بدین ترتیب، در این دوره، هویت‌یابی خودآگاه و در جهت حفظ دستاوردهای خود مشارکت مستمر و فعال داشته باشد و به قول مارکوزه در اثر خرد و انقلاب «سامان مقرر چیزها را فرا گرفته باشد». چراکه شرط تحقق سوژگی برای انسان آزادی است و

شرط تحقق آزادی، خودآگاهی و شناخت است و این امر خود شناسای سوژه بالفعل تاریخ است.

با تمام تفاسیر و سر برآوردن سوژه و ایفای نقش در دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی سوژه این دوره توانایی غلبه بر شرایط را تا حدی به دست آورده است. و توانسته ساختار را با چالش مواجه سازد. با اندکی تغییر در نظام آگاهی و طبقاتی سوژه دیگر همانند گذشته سرنوشت تاریخی خود را نمی‌پذیرد. واقع امر این است که نقش ابر روندهای جهانی و تغییر در نگرش مردم به زندگی و معنای آن در ایران، متفکران و کنش‌گران اجتماعی را وادار خواهد کرد برای برخوردی فعالانه با تکانه‌های چالش‌زای جهانی شدن، به سنجش‌گری ریشه‌ها و بنیان‌های هویتی جامعه بپردازند و در صدد برآیند با درک این جریان جدید، فرایند «هویت‌یابی» را مورد بازتعریف قرار دهند. به این معنا که هویت را بر اساس «داشته‌های» خود و «فراگرفته‌های» مدرن استوار نمایند و «بودن» خود را در متن تاریخ ثبت کنند (نظری، ۱۳۹۰: ۱۲).

هر هویتی که پدید می‌آید و شکل می‌گیرد، همراه خود آسیب‌پذیری‌ها و فرصت‌های خاصی را نیز نمایان می‌کند؛ پس، هنگامی که از در هم تنیدگی خرده گفتمان‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، فرهنگی فراگیر سایه می‌گستراند، گونه‌ای فرا فرهنگ جان می‌گیرد؛ متافرهنگ پدید می‌آید؛ که البته آسیب‌پذیری‌های ویژه خود را داراست. اینکه معماری این جغرافیای مشترک چگونه انجام پذیرفته است؛ بستگی به این دارد که هر یک خرده فرهنگ‌های درون جامعه، تا چه اندازه بازتاب دقایق گفتمان‌های خویش را در گفتمان تازه پدیدآمده می‌بیند؛ سپس باید دریابد که تا چه اندازه تولید و بازتولید دقایق گفتمان خویش را، درون گفتمان مسلط خواهد دید. در ابتدای راه گفتمان، بر سر شراکت توافق هست، فرصت شراکت داده می‌شود، اما در تداوم راه، اجازه تولید و بازتولید به برخی دقایق گفتمان را نمی‌دهند (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۳۰۷).

بنابراین، با در نظر گرفتن تحولات یک قرن اخیر؛ وقوع دو انقلاب در ایران، به مرور از نگاه جوهرگرا نسبت به مسئله هویت باید فاصله گرفت و نگاهی سازه‌نگارانه به مسئله هویت داشت. نگاهی که هویت را بیشتر به عنوان یک شالوده یا سازه اجتماعی در نظر می‌گیرد و تأکیدش بر این است که هویت جنبه ذهنی دارد، نه طبیعی. بر مبنای این تلقی از هویت، هویت‌ها در جریان مراودات و آمیزش‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. طبعاً در چنین تلقی‌ای، هویت مفهوم سیال‌تری پیدا می‌کند و بسیاری از عناصری که قبلاً به صورت اخلاقی یا مفهومی

به هویت نسبت داده می‌شد، از آن زدوده شده و به جای آن بر مرزبندی و غیریت‌سازی تأکید می‌شود (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۴۴).

همگام با انقلاب فناوریانه و پیدایش کشورهای تازه صنعتی شده واقعیت اقتصادی بر جهان و تحولات جهانی حکمفرما شده است. در همین حال ایدئولوژی‌ها در نشیب نابودی‌اند. و سیاست رویه‌ای عمل‌گرا در پیش گرفته است. زندگی سیاسی در چنبره برنامه‌های اقتصادی برای تعدیل ساختاری و عوارض ناشی از آن گرفتار آمده است. و در این شرایط زندگی خصوصی، قلمروی خود را هرچه بیشتر می‌گستراند. در بسیاری از کشورها آگاهی قومی یا مذهبی الهام‌بخش پرشورترین جنبش‌ها و حتی رژیم‌های سیاسی است، نه آگاهی طبقاتی یا منافع اقتصادی شخصی. فضای اجتماعی و سیاسی با خلاء روبرو شده است، و هر روز کوچک‌تر می‌شود. تشت تفکر سیاسی و تفکر اجتماعی از بام افتاده است و تقریباً در همه کشورها این تفکرات روبه ورشکستگی دارد؛ بنابراین، این خطر وجود دارد که انتخاب‌های سیاسی و رفتار کنشگران دچار آفت مطالبات‌بخشی و ایدئولوژی‌هایی شوند که بسیار افراطی‌اند، یا مستقیماً در میراثی مرده ریشه دارند (تورن، ۱۳۹۸: ۴۳۷-۴۳۵).

در وضعیت آنتاگونیستی که هویتی به هویت دیگر وابسته است. سوژه در وضعیتی دائماً متزلزل قرار دارد. هویت‌ها همچون امر اجتماعی ضروری دارای هویت قطعی نیستند و این امر دلالت بر «تصمیم‌ناپذیری» ساختار دارد. یافتن سوژه تازه به سوژه انسجام می‌دهد و تصمیم‌ناپذیری و ممکن بودن آن محو می‌شود. یعنی سوژه توسط محصول خودش نابود و تبدیل به مواضع سوژه تازه می‌شود بدین ترتیب، تمایز میان سوژه و مواضع سوژه که در هژمونی و استراتژی ساختار تولید معنا آشکار نبود. اینک در تبیین، تولید و انتقال هویت اجتماعی و نیاز به سوژه آشکار می‌شود. لاکلاو جایی برای عاملیت در منطق دال و گفتمان باز می‌کند و حدی از آزادی برای سوژه قائل می‌شود که سازگار با محدودیت‌های این‌همانی‌اش است. سوژه‌ی سیاسی نه صرفاً توسط ساختار تعیین می‌شود و نه ساختار را می‌سازد، بلکه سوژه‌ی سیاسی زمانی که هویت‌های اجتماعی در بحران هستند، ساخته می‌شود؛ بدین طریق که وقتی ضرورت ساختار از بین می‌رود و «فاصله‌ی از بین رفتنی ساختار از خودش» اتفاق می‌افتد، ساختارها نیازمند بازسازی و مجبور به تصمیم‌گیری هستند. (تاجیک و شکورزاده، ۱۳۹۸: ۵۸-۵۹).

در واقع، جهانی شدن به مجموعه‌ای از فرآیندهای بسیار مجادله‌آمیز تبدیل شد. گسستی که امروز میبینیم جدی‌تر است و افزون بر جامعه به فرهنگ نیز تهاجم شده است. و از آن مهم‌تر

هماهنگی میان جامعه، فرهنگ و شخصیت به مثابه ستون اصلی تحلیل اجتماعات برهم خورده است. و شاهد از میان رفتن واسطه‌های اجتماعی میان فرهنگ‌های خرد شده و اقتصاد جهانی هستیم. زیست جهان که فرانسوا دوبه از آن با عنوان «تجربه» یاد می‌کند، وحدت خود را از دست داده است؛ نه به این علت که جامعه معاصر پیچیده است و به سرعت تغییر می‌کند، بلکه به این دلیل که اعضای جامعه متأثر از نیروهای گریز از مرکزند. که از یک‌سو آن‌ها را به سوی کنش ابزاری، نمادهای جهانی شدن و نوعی مدرنیته سوق می‌دهد که همنشین «غیراجتماعی شدن» است. و از سوی دیگر آنان را به سوی عضویتی «دیرین» در جماعت‌هایی می‌کشاند که فرهنگ، جامعه و شخصیت فرد را در هم ادغام و یکپارچه می‌کند. در شرایطی که نوآمان «بیش‌مدرن» و «ضد مدرن» هستیم، از دالان نامدرن‌سازی عبور داده می‌شویم. الگوهای آتی به دست جوامع و افرادی ساخته خواهد شد که به جای دغدغه رشد و تغییر، به فکر تعادل و بقا هستند (تورن، ۱۳۹۸: ۸۴-۸۷).

آن‌سوی این تحولات، در دو دهه اخیر با رشد روز افزون رسانه‌های جمعی و اتصال به شبکه‌های جهانی همچنانکه شاهد هستیم؛ در صنعت فرهنگ نیز که فرهنگی توده‌ای است، هرگونه تفاوت، نوآوری و امر امتحان نشده که از قبل پیش‌بینی و متعین نگشته، حذف شده، و در سایه یکسانی با امر کلی، فردیت دروغین یا شبه‌فردیت بر همه‌جا حاکم شده است. لذا، در توصیفی «دیالکتیکی» از سوژکتیویته همان رابطه دوپهلوی روشنگری و سلطه، و یا روندی دیالکتیکی بین سوژه و ضرورت یا آزادی و سرکوب، از سوئی، سوژه نیرویی موجود در جامعه بوده و انسان همچنان دارای قدرت تحقق خود است، و از سوئی دیگر، فردیت در قالب صنعت فرهنگ و هویت‌های کلی و یکسان محو شده و فرد اسیر چارچوب‌ها و برنامه‌ریزی‌های ازپیش‌موجود و متعین گشته است. از این منظر، در جهت‌رهایی‌بخشی آدمی از بند مناسباتی که او را به ابژه تحت انقیاد و برده خود تبدیل کرده و آزادی و حق انتخاب وی را سلب نموده‌اند، با این اشاره که فوکو، سوژه شدن را نه امری ایستا و ازپیش‌متعین بلکه فرآیندی متحوّل و پویا می‌داند که طی آن، سوژه به تدریج در شرایطی که تحت تأثیر روش‌های انضباطی قدرت جهت‌دهی می‌شود، خود را می‌سازد. در واقع، سوژه از طرفی موضوع مطیع‌سازی و از طرفی دیگر فاعل‌شناسا و توانا به شناخت و آگاهی از خود و هویت خویش می‌باشد. به باور فوکو، مبارزه علیه منقادسازی سوژه و به عبارتی خلق فردیت و سوژگی جدید، با عبور از سوژه‌ها و هویت‌های تحمیلی موجود و تصوّر شیوه‌های دیگر بودن و

تحقق بخشی به آن‌ها ممکن خواهد بود. «باید آنچه را می‌توانیم باشیم، تصوّر کنیم و برسازیم» (سروند، ۱۳۹۹: ۱۱).

گذار از نوعی جامعه به جامعه دیگر می‌تواند در رأس هرم زندگی اجتماعی رخ دهد یا برعکس، مبتنی بر دگرگونی‌های درونی در قاعده زندگی اجتماعی باشد. غرب درون‌زاترین نوع تغییر را به وجود آورد؛ و این تغییر همواره با هژمونی بر دیگر بخش‌های جهان همراه بود. و فرهنگ نخستین حوزه تغییر در الگوی غربی توسعه بوده است: ابتدا دانش جدید و فنون جدید پیدا می‌شود و شاهد تغییر در اداب و رسوم و نیروهای تولیدیم: سپس کنشگران اجتماعی جدیدی پا به عرصه وجود می‌گذارند، که شیوه کنش مخصوص به خود را دارند. در حال حاضر، در آستانه قرن بیست و یکم فرهنگ ما متحول شده است؛ علم و فناوری از یک سو، و اخلاق از سوی دیگر متحول شده‌اند و در آخر شکل‌های تولید در حال جهشند. الگوهای فکری، رفتاری و کاری ما دیگر برآمده از جامعه صنعتی نیست، اما شکل‌های کنش و ایدئولوژی‌های سیاسی ما همچنان به گذشته تعلق دارند؛ هرچند در مسیر زوالی برگشت‌ناپذیرند. در میانه فرهنگی به ظاهر تحول یافته و شکل‌های سازمان و اندیشه اجتماعی {تحول نیافته} و متعلق به گذشته، ظهور کنشگران را دشوار می‌شود. اما، ما در حال حاضر در مرحله جهش به سر می‌بریم: مرحله‌ای که نشانگر گذار از نوعی تاریخمندی و عبور از الگوهای فرهنگی است (تورن، ۱۴۰۰: ۲۳۶-۲۳۸).

بر این اساس، سوژگی و فردیت به‌عنوان اموری در ظاهر غیرسیاسی و خارج از ساختار نهادینه و رسمی دولتی، موضوعاتی در حوزه امر سیاسی تلقی می‌شوند که این امکان را پیش‌روی انسان مدرن می‌گشایند تا به‌رغم تمامی محدودیت‌ها و تقیداتی که بر وی سایه افکنده، در پی طرح‌افکنی نوع و نحوه‌های دیگری از بودن-در-هستی و انتخاب «شیوه زندگی» متفاوت بوده و با خودبنیادی و اراده آزاد، در جستجوی فهم هستی، و کشف حقیقت وجودی خود و هستی و معنا بخشیدن به آن‌ها باشد (سروند، ۱۳۹۹: ۲۷۱).

۶. نتیجه‌گیری

در تلقی کلان، هویت فرد از طریق گفتمان‌ها یا به عبارت دیگر در «شرایط اجتماعی کلان» بر ساخته می‌شود. در این میان به همت لاکلاو و موف این ایده توسعه داده شده و هویت را همان‌طور که یورگنسن و فیلیپس اشاره کرده‌اند «همدات پنداری با موقعیت سوژه در یک ساختار گفتمانی» تعریف کرده‌اند. به عبارتی لاکلاو و موف موقعیت سوژه و عاملیت او را در

درون ساختارهای سیاسی اجتماعی نه مانند مارکس نفی می‌کنند و نه همانند کانت سوژه را خودمختار می‌دانند. سوژه در نظر لاکلاو و موف از یک آزادی نسبی برخوردار است. آن‌ها در ادامه؛ از دو مفهوم موقعیت سوژه‌ای و سوژگی سیاسی برای تبیین جایگاه سوژه استفاده می‌کنند که قبلاً به صورت وسیع‌تری به آن پرداخته شد. اما در سطح خرد که عموماً مورد بررسی زبان‌شناسان قرار می‌گیرد، تلقی که از هویت وجود دارد به این صورت است که؛ فرد با عاملیت خود و از طریق کاربرد گفتمان، هویت خویش را برمی‌سازد پس هویت چیزی جز الگوهای ترکیب یافته از ساختار واژگانی که با رویه‌های خاصی از بسترهای اجتماعی پیوند می‌یابند نیست. این تلقی را به خوبی می‌توان در رویکردهای گفتمانی نورمن فرکلاف در قالب تحلیل گفتمان انتقادی «کارکردهای زبانی، ایدئولوژیک و مدل سه بعدی فرکلاف» و در نهایت روان‌شناسی گفتمان مشاهده کرد.

در ادامه با توضیح سه رهیافت گفتمانی، نشان دادیم. که تلفیق رویکردهای گفتمانی تا چه اندازه در بررسی تحول گفتمان‌های هویتی و مناسبات سوژه و ساختار و همچنین در ساخت دیگری در گفتمان‌ها، از طریق افزودن چشم‌اندازهای جدید در این پژوهش به کمک ما بیاید؛ این نکته از آن روی حائز اهمیت است که هر یک از مقاطع مورد نظر، صرفاً با بهره‌گیری از یک رویکرد گفتمانی قابل توضیح است. در واقع، اگر بخواهیم نسبت سوژه و ساختار را در نظریه‌های گفتمان به صورت مدرج نشان دهیم، به هر میزان که از نظریه گفتمان فوکو، ارنستو لاکلاو و شانتال موف و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف به سمت روان‌شناسی گفتمان می‌رویم، سوژه در ارتباط با الگوهای فرهنگی جدید ظهور می‌یابد. به نحوی که با قائل شدن به عاملیت سوژه، امکان تفسیر یا رمزگشایی متفاوت از آنچه متن بر اساس آن رمزگزاری شده را به سوژه می‌دهد. همچنین می‌توان نسبت متعامل‌تر و سازنده‌تری بین این دو تصور کرد، به نحوی که تعیین‌کنندگی یک‌جانبه ساختار گفتمانی در نظریه گفتمان لاکلاو و موف، جای خود را به برهم-کنشی / کناکنش دو سویه سوژه و ساختار در روان‌شناسی گفتمان می‌دهد. و در روان‌شناسی گفتمانی سوژه دچار تحول می‌شود.

در دو دهه اخیر با توجه به تحولات جهانی و تحول در فناوری‌ها و تغییر شکل ارتباطات انسانی این مناسبات نیز دچار تحول شده و هویت سوژه‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است. در نتیجه، امروزه در جامعه ما مشاهده‌پذیرترین کنشگران در جامعه آن دسته از جوانانی هستند که تا حدود زیادی از چرخه تعلق خانوادگی، بازار کار، جامعه و فرهنگ رسمی کنار گذاشته شده‌اند، اما به زندگی شخصی خود و خودبیانگری به مثابه سوژه کنشگر تکیه می‌کنند.

میل به سوژه شدن به آن‌ها جانی تازه می‌دهد و این شور جدید در میل به زندگی و دفاع از خودهویتی تجلی می‌یابد. دفاع از جامعه مدنی جای خود را به دفاع از زندگی شخص می‌دهد. سوژه شخصی یعنی میل تمامی افراد به کنشگر وجود خویش بودن، به داشتن زمان و فضای برای خود، به اینکه بتوانند با وجود تمام مداخله‌های بیرونی، خاطرات و برنامه‌های خود را داشته باشند. سوژه‌هایی که به واسطه ذائقه و نوعی سبک مصرف به زندگی خود معنا و هویت داده و الگوهای اولیه مقاومت آنان به جای آن که همانند نسل پیشین مبارزه نظامی با قدرت سیاسی و مخالفت آشکار با ساختار باشد، سوژه‌ای که دارای توانایی کنش جمعی برای پاسداری از حقوق فردی، تحقق آزادی و ابراز وجود است. تولد سوژه نه به مثابه تجربه‌ای درونی، بلکه شکلی از اراده به شاد بودن، مقاومت و مبارزه برای ابراز وجود است و در این وضعیت، هیچ جنبش اجتماعی بدون اراده سوژه معطوف به رهایی وجود نخواهد داشت. به تعبیر تورن، «سوژه شخصی یعنی میل تمام افراد به کنشگر وجود خویش بودن، به داشتن زمان و فضای برای خود، به این که بتوانند با وجود مداخله‌های مداوم نیروهای بیرونی، خاطرات و برنامه‌های خود را داشته باشند. گرچه مداخله‌های حوزه‌های بیرونی می‌تواند فریبده یا ترساننده است. سوژه شخصی تلاش می‌کند آن‌ها را به شکل تجربه زیسته یا تاریخ شخصی درآورد. کامیابی یا ناکامی در این برنامه‌های شخصی بیش از هر چیز در گرو بازنشانی جمعی حقوق سوژگی است. اما این بازنشانی جمعی فقط زمانی ممکن است که مطالبه جمعی آزادی خلاق به زندگی سیاسی جانی دوباره ببخشد».

بنابراین، مسئله محوری در اینجا، توجه به خود در مقام سوژه و تحلیل معنایی است که انسان‌ها به رفتارهای خود می‌دهند، شیوه‌ای که رفتارشان را در استراتژی‌های کلی ادغام می‌کنند و نوع عقلانیتی که در کردارها و نهادها و الگوها و رفتارهای متفاوت‌شان بازمی‌شناسند. رابطه سوژه با حقیقت و تکلیف چگونه است، نسبت ما با مفاهیمی نظیر حقیقت، جنسیت، آزادی و قانون و تکنیک‌هایی که این نسبت‌ها از طریق آنها ساخته می‌شوند، دگرگون و یا دستکاری می‌شوند، چگونه است. چنان که باید «از طریق کردارهای اجتماعی و نهادها و انواع رفتار، رابطه با حقیقت و با قانون و با تکلیف و رابطه با خویشتن‌مان را تحلیل کنم». «تکنیک‌های خود» در روابط سوژه، قدرت و حقیقت، نقشی محوری دارد. در واقع سوژه با وجود تمام مداخلات بیرونی سعی در تاریخ‌سازی برای خود دارد و بدون در نظر گرفتن ناکامی‌ها و کامیابی‌ها در این مسیر همچنان در برابر ساختارها مقاومت می‌کند و از حقوق سوژگی خود دفاع می‌کند. اما مادامی که نسبت سوژه را با جهان مدرن تعیین نشده باقی

مانده باشد در مسئله هویت‌یابی، در سرگردانی و تردید خواهد بود. از این‌رو، مدیریت و کنترل و مهار جریان‌ها و نیروهای متعارض و خشونت‌بار در یک دهه آینده امر بسیار خطیری است و از رهگذر طراحی سازوکارهای حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات مدنی شاید بتوان فرصت‌های ساختاری لازم را برای ثبات و همبستگی جمعی در ایران آینده فراهم آورد.

پی‌نوشت

۱. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: ویلیام کانلی (۲۰۰۲). کانلی در کتاب: هویت/تفاوت؛ درکی متمایز از رابطه بین هویت شخصی و سیاست دموکراتیک، به ویژه در حوزه‌های دین، اخلاق، جنسیت و قومیت ارائه می‌کند.

کتاب‌نامه

- احمدی، حمید (۱۳۸۳). *ایران: قومیت، هویت و ملیت*. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی. برمن، مارشال (۱۳۸۶): *تجربه مدرنیته*، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.
- پرندوش، پوریا (۱۳۹۷). *رخداد، سوژه و حقیقت در اندیشه سیاسی آلن بدیو*، تهران: تیسا تاجیک، محمدرضا و شکورزاده، پریسا (۱۳۹۸). «تأملی بر امکان سوژه سیاسی با توجه به نظریه ارنستو لاکلاو». *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی*، دوره ۱۰، شماره ۳. بهار.
- تورن، آلن (۱۳۹۸). *برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: ثالث.
- تورن، آلن (۱۴۰۰). *بازگشت کنشگر: نظریه اجتماعی در جامعه پسا صنعتی*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: ثالث.
- سروند، مجید (۱۳۹۵). «جریان‌شناسی فکری - سیاسی گفتمان‌های روشنفکری ایران پس از انقلاب اسلامی با تاکید بر جایگاه سوژگی و فردیت». *پایان‌نامه دکتری*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، به راهنمایی علی اشرف نظری.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴). *قدرت، گفتمان و زبان سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نی.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*. گروه مترجمان. تهران: مرکز مطالعات و تحقیق رسانه‌ها.
- فکوهی، ناصر (۱۳۷۸). *خشونت سیاسی: نظریات، مباحث، اشکال و راهکارها*. تهران: پیام امروز.

فوکو، میشل (۱۳۸۹)، سوژه و قدرت، در *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

کانتی، الیاس (۱۳۸۸). توده و قدرت، ترجمه هادی مرتضوی، تهران: قطره.

موف، شان‌تال (۱۳۹۸). *بازگشت امر سیاسی*، ترجمه: جواد گنجی، تهران: نی.

میر محمدی، داود (۱۳۸۳). *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*. تهران: تمدن ایرانی.

نظری، علی اشرف و سازمند، بهاره (۱۳۸۶). *گفتمان، هویت و انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نظری، علی اشرف (۱۳۸۶). «*هویت مدرن و ظهور گفتمان مدرن در ایران*». *فصلنامه مطالعات ملی*. سال هشتم شماره ۴: ۳۰-۵۴.

نظری، علی اشرف (۱۳۹۰). *مدرنیته و هویت سیاسی در ایران*. تهران: میزان.

نظری، علی اشرف (۱۳۸۷). «*تبیین مفهوم هویت از چشم‌انداز گفتمانی*» *فصلنامه راهبرد*، دوره شانزده، شماره ۳، ص: ۱۶۲-۱۸۰.

یورگنسن، ماریان و فیلیس، لوئیز (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی

Calhoun, C (1994). *Social Theory and the Politics of Identity*. London: Blackwell.

Connolly, W, (2002). *Identity / Difference*. University of Minnesota Press.

Laclau, Ernesto (1990). *New reflections on the revolution of our time*, Brooklyn; Verso.

Mouffe, Ch. (2018). *For a Left Populism*. London – New York: Verso.

Stoddart, Mark C. J (2007). *Ideology, Hegemony, Discourse: A Critical Review of Theories of Knowledge and Power, Social Thought and Research*. Vol. 28, Pp: 191-225.

Weedon, C (2004). *Identity and Culture: Narratives of Difference and Belonging*, Berkshire: Open University Press.

Young, T. R, (2013). *New Sources of Self: Pergamon General Psychology Series*, Arnold P. Goldstein and Leonard Krasner. Oxford: Pergamon.